

Fermé

À CAUSE DU CORONAVIRUS

www.behrouzsaftdary.com

تأملاتی در باره‌ی زمانه‌ی جاری

ژرژ له‌پی پر

Georges Lapierre

ترجمه به فارسی: بهروز صفدری

یادداشت مترجم

از اکتبر سال ۲۰۱۸، آغاز جنبش جلیقه‌زرها در فرانسه، تا ماه‌های میان آخر سال ۲۰۱۹ و اوائل ۲۰۲۰، در بسیاری از نقاط سیاره‌ی ما موج‌هایی خروشنده از شورش و سرتافتگی اجتماعی، به اشکال گوناگون، علیه وضع موجود، علیه حاکمیت سرمایه و منطق زندگی‌کش آن، جاری شده بود. نشانه‌های متعددی در اظهارات ارباب بی‌مروت دنیا در نهادهای گوناگون قدرت استثماری، حاکی از نگرانی و هراس آن‌ها از تقویت و گسترش این امواج عصیان و شکل‌گیری یک جنبش بین‌المللی علیه بربریت سرمایه‌داری بود.

ظهور ناگهانی همه‌گیره یا اپیدمی کوروناویروس همچون نعمتی آسمانی سر رسید تا دستاویز قدرت‌ها در همه‌جای جهان برای سرکوب و سد کردن امواج عصیان شود.

اما اظهارات گوناگون همین مراجع قدرت و رسانه‌هاشان، بار دیگر گواه آن است که اکنون نیز «آتش خشم مردمی نهفته در زیر اپیدمی کورونا» همچنان تهدیدی برای نظم، و در واقع آشفته‌بازار و هرچ‌مرج جهانی سرمایه است.

بدیهی است که آگاهی و شعور ریشه‌ای انسانی منتظر وقوع اپیدمی نمانده بود تا نظام بهره‌کشی از انسان و از طبیعت را باطل و چنین دنیایی را دنیای واژگونه اعلام کند. اما ابعاد این فاجعه و فجایع سهمگین تر آتی با خطر انقراض نوع بشر، آن هذیان دیرینه‌ی آخرالزمانی را در اذهان بیمارِ قدرت پرستان جهان احیا کرده است. همه چیز تغییر می‌کند تا چیزی تغییر نکند. اکنون عرفان سیاه سرمایه مولد «شطحات» تهوع‌آوری است که از لب‌های کریه اربابان جهان استثماری، چه از زیر ماسک چه بدون ماسک، بیرون می‌ریزد.

روز و شب و لحظه‌به‌لحظه آمار و ارقام «قربانیان» کورونا، همراه با تصاویر تابوت، و سردخانه و گورستان، بر سر مردمان آوار می‌شود اما هیچ پرسشی از چرایی و تبارشناسی این «بیماری» در میان نیست. حالا با تب‌وتابی نمایشی، اخبار مسابقه‌ی آزمایشگاه‌ها در اختراع واکسن، آب از لب و لوجه‌های معامله‌گران حاکم بر جهان سرمایه‌آویزان کرده، همچون نماز شکر بر آستان مقدس بهره‌کشی و سودجویی از آدم و عالم و تداوم سرمایه‌داری تا روز قیامت...

این آمیزه‌ی هراساندن و عادی‌جلوه دادن اکنون به کانون گفتار و رفتار حاکمان و دستگاه‌های تبلیغاتی‌شان تبدیل شده و اثر آن عارضه‌ای روانی است به نام sidération، در جای خود می‌خکوب شدن بر اثر تأثیر ستارگان، مات و مبهوت ماندن.

از یک‌سو مدعی‌اند همه‌چیز «مثل گذشته» امن و امان است، یا بزودی با معجزه‌ی واکسن چنین خواهد شد پس در آغوش نظام آسوده بخوابید، و از سوی دیگر ارباب و هراس، ترسیدن و ترساندن بر محور ابتلا به بیماری را پیوسته جار می‌زنند. عوارض مخرب روانی چنین موقعیتی بیشمار است، و

روان‌شناسان و روانکاوان اندکی دارند از خواب خرگوشی بیدار می‌شوند. باری، به گمان من وضعیت برآمده از این همه‌گیره می‌تواند بستر تقویت خواست ما برای تغییر چشم‌انداز شود. یعنی که در مورد ما نیز، آن‌چنان را آن‌چنان‌تر کند. اگر نیروهای حاکم بر جهان در وقاحت خود لگام‌گسیخته‌تر شده‌اند، ما نیز باید شعر و شعورمان را عمیق‌تر و گسترده‌تر کنیم. در چنین راستایی قصد دارم متن‌هایی منتشر کنم. با ترجمه‌ی متنی از ژرژ له‌پی‌یر آغاز می‌کنم.

تأملاتی در باره‌ی زمانه‌ی جاری

ژرژ له‌پی‌یر

Georges Lapierre

ترجمه به فارسی: بهروز صفدری

«همه‌ی گونه‌های جادوگری از سوی موجوداتی از سرشت غیرانسانی، که این جادوها را نه خلق بلکه فقط منتقل کرده‌اند، چون میراثی به انسان رسیده است. جادوگری بواگائو bwaga'u از خرچنگ می‌آید...»
(مالینوفسکی)

پس از این‌همه مدت، ویروس کورونا هنوز خبر روز است و می‌بینیم که دولت به بهانه‌ی آن جامعه را سخت در چنگ خود گرفته، و تدابیر اقتدارورزانه‌ی تقریباً بیهوده‌ای را دیکته می‌کند که بخش بزرگی از مردم، که با تبلیغات حکومتی در فضایی از ترس نگاه داشته شده‌اند، به آن تن داده‌اند. این را نیز متوجه شده‌ایم که ویروس همچنان دوام آورده و دنیای علمی را، که بالشگری از بوق و کرنا احضار شده تا با مطالعه‌ی ویروس به

زیانمندی‌اش پایان دهد، با شکست مواجه کرده است. سردرگمی مراجع عالی علمی، که از خلال دیدگاه‌های متناقض بیان شده‌اش پیداست، موضع قدرقدرتی و جایگاه قاضی القضاات بودن‌اش در جامعه را، که به لطف نیت خیر افکار عمومی کسب کرده، به پرسش کشیده است. پی برده‌ایم که نظر دانشمندان بسته به پیوندشان با این یا آن آزمایشگاه (یا بنابر وابستگی‌شان به دولت علیه جامعه) فرق می‌کند و عوض می‌شود و موضوع معروف عینیت‌گرایی و ابژکتیویته‌ی علمی، که گویا بر فراز منافع خصوصی بال گشوده است، تصویر گول‌زننده‌ای بیش نیست. این ویروس نامنتظره شاید این حُسن را داشته که مناطق ناروشن به‌دقت استتار شده و منافع مسکوت‌مانده‌ی مغایر با منفعت عمومی را برملا کند. مضمون منفعت عمومی هم تا کنون فقط برای تحمیل تدابیر تحکم‌آمیزی به کار گرفته شده که، مانند ماسک زدن یا ممنوعیت گردش در پارک‌ها یا در کنار دریا، هنوز درست بودن‌شان مسلم نیست.

حضور سرزده‌ی ویروس فقط در حکم باریکه آبی در خوابگاه مورچگان نیست، بلکه سیلابی است که می‌تواند اطمینان‌های ما، و بیش از همه این برداشت ما از واقعیت بر مبنای تقابل طبیعت و فرهنگ را، چنان‌که انسان‌شناسان غرغره می‌کنند، زیر و رو کند.

همه‌ی ما به‌طور مبهمی احساس می‌کنیم که بروز ویروس کورونا با بحران اجتماعی دامنه‌داری مرتبط است که فقط به یک کشور خاص محدود نمی‌شود بلکه مجموعه‌ی سیاره‌ی زمین، و در حقیقت، همه‌ی کشورهای تحت انقیاد فعالیت سرمایه‌دارانه‌ای که با پول رقم می‌خورد را دربرگرفته است. پول چیزی عجیب و حامل اندیشه‌ی مبادله است، هم ایده‌ی مبادله‌ای که باید به شکل سرمایه‌ی مالی تحقق یابد و هم فعالیت اندیشه‌ای که آن را تحقق می‌بخشد، پول است که شکل پول تبادلی [سکه

و اسکناس] به خود می‌گیرد! و حالا با موجود عجیبی روبه‌رویم که آن را زنده و چیزی میان شیء و باکتری می‌انگاریم، موجودی که به درون جهانی تحت حکومت پول رخنه می‌کند، و خود پول هم چیزی همان‌قدر عجیب و حامل اندیشه است. زندگی در هیئت یک ویروس، یک موجود یا جوهری بینابین ماده و زندگی جهانی را منقلب کرده (یا زیر سؤال برده) است که در آن اندیشه مادیت یافته تا به هیئت پول درآید. آیا باید این رویداد را در رده‌ی پیش‌پافتادگی رویدادنگارانه‌ی یک همه‌گیری در میان سایر همه‌گیری‌ها بگنجانیم یا باید آن را مورد تأمل قرار دهیم — همان‌گونه که می‌بایست همه‌گیری‌های پیش از این را نیز مورد تأمل قرار می‌دادیم — تا سرانجام بتوانیم بعد اجتماعی فراخورش را، که در پی پنهان‌کردن‌اش هستیم، به آن بدهیم.

نخستین مانعی که با آن روبه‌رویم برداشت و دریافت conception ما از واقعیت است که میان واقعیت بیرون از انسان — که آن را طبیعت می‌نامیم — و واقعیتی کاملاً انسانی — که آن را فرهنگ و به‌صورتی کلی‌تر تمدن یا جامعه می‌نامیم — قسمت شده است. این واقعیت خارج از انسان را واقعیت ابژه، واقعیت ماده تلقی می‌کنیم و آن را به عنوان واقعیت ابژکتیو یا عینی توصیف می‌کنیم. در مقابل این واقعیت متّصف به ابژکتیو یا عینی، واقعیت زاده از فعالیت انسانی، مانند فرهنگ یا تمدن را، واقعیت سوژکتیف یا ذهنی، یعنی واقعیت سوژه‌ی انسانی می‌انگاریم. ویروس بخشی از طبیعت است و مطالعه‌ی آن باید کار اندیشه‌ی عینی یا ابژکتیوی باشد که از دل واپسی‌های بسیار انسانی منفک و بریده باشد. اما می‌بینیم که اصلاً چنین نیست. کشمکش و ستیز بر سر منافع بسیار فراوان است،

۱. برای جزئیات و توضیحات بیشتر، خواننده را به یادداشت‌های انسان‌شناختی و نیز تفسیرهایم بر کتاب کارل پولانی دگرگونی بزرگ ارجاع می‌دهم که در سایت lavoiedujaguar.net در دسترس است.

منفعت‌جویی و هم‌وغم کسبِ پول به درون مباحثی که مدعی بی‌طرفی و ذینفع نبودن اند رخنه کرده است. جهانِ سراسرِ ذهنی و سوپژکتیوِ پول، که خاصِ انسان است، به درون جهانِ عینی و ابژکتیوِ طبیعت رسوخ می‌کند و آن را به اختلال می‌کشاند، یا به عبارتِ دقیق‌تر، شناختِ آن را مختل می‌کند. اما این تمام ماجرا نیست.

تمایز میان طبیعت و فرهنگ آن‌قدرها هم روشن نیست. مگر نمی‌گویند که زندگی اجتماعی، فرهنگ و تمدن، و حتا پول، بخشی از سرشت و طبیعتِ انسان است؟ و این که زندگی اجتماعی و پول ابداع یا آفرینشی است که سرچشمه‌اش در آن بخشی از انسان است که با انسانیت بیگانه شده و آن را شرطی شده و بازسته conditionné می‌کند. بخشی که از دستِ سوژه‌ی انسانی خارج است اما به فعالیتِ او سمت‌وسو می‌دهد و آن را به او دیکته می‌کند، می‌تواند همچون واقعیتی ابژکتیو یا عینی در نظر گرفته شود؛ در این صورت می‌توانیم بگوییم که زندگی اجتماعی، و همراه با آن، پول، بخشی از طبیعت انسان است به‌همان‌سان که زندگی اجتماعی زنبورها یا مورچگان بخشی از طبیعتِ آن‌هاست. مرز میان طبیعت و فرهنگ، میان بیرون‌بودگی و درون‌بودگی، میان ابژکتیویته و سوپژکتیویته یا عینیت و ذهنیت، آن‌چنان هم که ما فکر می‌کنیم عایق نیست. برای مثال، ما تن را با کارکردها و گزینه‌هایش چیزی بیرونی، و اندیشه را با گریز زدن‌ها و رؤیایپردازی‌هایش چیزی درونی می‌دانیم. در این صورت، جای میل کجاست، طرفِ تن یا طرفِ روح و جان؟ اگر قرار است سرچشمه‌ی سوپژکتیویته یا ذهنیت را در ابژکتیویته و عینیت، و سرچشمه‌ی زندگی اجتماعی را در طبیعتِ انسان ببینیم، پس می‌توانیم این رویکرد را معکوس کنیم و منشاء ابژکتیویته و عینیت را در سوپژکتیویته و ذهنیت، و منشاء نگرش انسان به جهان همچون طبیعت را در زندگی اجتماعی انسان ببینیم.

طبیعت برای رومی‌ها، و فوزیس phusis برای یونانی‌ها، به معنی ظاهر بود. ما واقعیت را به مثابه ظاهر درک و دریافت می‌کنیم — یا به عبارت دیگر، ما فقط ظاهر واقعیت را درک و دریافت می‌کنیم. اما این «ما» چیست که جز ظاهر واقعیت را نمی‌بیند؟ و برایش ظاهر واقعیت، طبیعت، تمام واقعیت و تنها واقعیت موجود، یا وجود جمعی، وجود اجتماعی، و سوژه‌ای است که می‌بیند و دریافت ذهنی دارد، یعنی یک موجود سوپژکتیو یا ذهنی به تمام معنا. اما ما واقعیت را همواره به مثابه ظاهر درک نکرده‌ایم، چنین نگرشی به جهان نخست تته‌پته‌کنان و با لکنت توسط فیلسوفان یونانی منطقه‌ی میلِتوس در کرانه‌ی آسیای صغیر، میان سده‌ی هفتم و ششم پیش از میلاد، با زایش همان عقل و خرد معروف، یعنی اندیشه‌ی عینی یا ابژکتیو همراه شد. این کیهان‌نگری در پیوند با آنچه اندیشه‌ی ابژکتیو و عینی نامیده می‌شود فقط به مرور زمان و به تدریج توانست از کیهان‌نگری بی‌جدا شود که بیش‌تر با اندیشه‌ی سوپژکتیو و ذهنی، جادویی یا دینی در پیوند بود؛ و برای اندیشه‌ی جادویی یا دینی واقعیت به یک ظاهر محض و عبث فروکاسته نمی‌شود، برعکس، واقعیت پُر از روح و جان esprit است، یک واقعیت روحی و معنوی spirituelle است. این گذر از اندیشه‌ی سوپژکتیو و ذهنی، جادویی یا دینی، به اندیشه‌ی ابژکتیو و عینی را باید در ارتباط با دگرذیسی‌های اجتماعی و به‌ویژه در ارتباط با زایش پول بررسی کرد. هنگامی که اندیشه‌ی مبادله، که تا آن موقع اندیشه‌ی سوژه بود، در پول مادیت یافت، هنگامی که اندیشه‌ی مبادله به نحوی ابژه‌ی خود را پیدا کرد، بینش ما از واقعیت عمیقاً دگرگون شد. همراه با پول، یعنی سکه‌ی مبادله‌ای که توسط دولت‌ها ضرب و تضمین می‌شود، کیهان‌نگری ما دگرذیسی یافت و واقعیت ظاهری شد. و این واقعیتی که به ظاهر، به طبیعت، به ابژه، به پول، تبدیل شد مگر چیزی جز واقعیت خود ماست؟

و ماجرای ویروس کورونا در این میان؟

ویروس به‌مثابه‌ی ظاهر وجود دارد، اصلاً با میکروسکوپ قابل رؤیت است و تصویرش مثل بازتاب تصاویر ما در آینه‌های روبه‌رو در مجله‌ها تکثیر شده است؛ ویروس هم به‌مثابه‌ی ابژه‌ی مشاهده‌ای که خود را علمی و ابژکتیو می‌داند، و هم به‌مثابه‌ی دستاویزی برای اتخاذ تدابیری قهرآمیز توسط دولت‌ها وجود دارد. پس با ویروسی سر و کار داریم، نیمه - شیء و نیمه - جاندار، که بخشی از جهان طبیعی است و زیانمندی‌اش بهانه‌ای است برای اتخاذ مجموعه تدابیری در قلمرو دیگر، یعنی در زندگی اجتماعی. وانگهی می‌توان از خود پرسید که با توجه شرایط ظهور ویروس آیا این موجود از جایی دیگر آمده است، جایی بیرون از زندگی اجتماعی انسان، فرهنگ انسان و ذائقه و پسند او در ایجاد بازارها؟ بیرون آمدن از این ابهام که در آن طبیعت و فرهنگ، ویروس و زندگی اجتماعی به هم می‌آمیزند، آسان نیست.

بیرون آمدن از چنین موقعیتی دشوار است، مگر آن‌که همسازی و همنوایی concordance میان دو واقعیت را، که از پذیرفتن‌اش سرسختانه امتناع می‌شود، مطرح کنیم: یک واقعیت بیرونی بیگانه از انسان که طبیعت نامیده می‌شود با میکروب‌ها و ویروس‌هایش، با جنگل آمازون آتش گرفته و با هوای آلوده‌اش؛ و دیگری واقعیت درونی خاص انسان، با فرهنگ‌اش، با بازارهایش، پول و پله و دولت‌هایش. آیا این ویروس بروز و نمود یک بدحالی اجتماعی نیست که ظاهر شده است؟ آسان نیست بیرون آمدن از شیوه‌ی نگرشی که خاص جامعه‌ی ماست و دو واقعیت طبیعت و فرهنگ را در تقابل با هم می‌گذارد، یکی واقعیتی که گویا بیرونی و «ابژکتیو» است، و دیگری واقعیتی که گویا خاص ما و «سوبژکتیو»، شیوه‌ی زندگی و شیوه‌ی بودن ماست. من در سطرهای پیش کوشیدم نشان دهم که این واقعیت بیرونی چیزی نیست جز فرافکنی و ظاهر واقعیت ما، نوعی

بازگشتِ امرِ واپس‌رانده، به‌هنگامی که بیمارشدن یا مردن (آیا هر مرگی یک خودکشی نیست؟) آسان‌تر از سرتافتن و عصیان است.

این بیرون‌بودگی که برای درون‌بودگی‌مان، با تبدیل‌کردن‌اش به ظاهر، قائل‌ایم ما را از شناختن‌اش بازمی‌دارد. ظاهرُ حجاب و پرده‌ای است که میان ما و ما حائل می‌شود و شناختِ واقعیت‌مان را ناممکن می‌گرداند. دانشمندان به دنبال حقیقت (یا حقیقتِ ما) می‌دَوَند و محکوم به نشناختنِ آن‌اند. با فرافکنیدنِ واقعیت‌مان (خویش‌تن‌مان) بر پرده‌ی ظاهر، درست مثل سینما، آن را برای خود دسترس‌ناپذیر می‌سازیم. با قابل‌دیدن کردنِ خودمان، با تبدیل شدن‌مان به بیرون‌بودگی، هر آنچه انسانیتِ ما را می‌سازد، یعنی سوپژکتیویته و درون‌بودگیِ ما، برای همیشه از دست‌مان خواهد رفت. چنین است که دانشمندان این ویروس را جزء به جزء از تمام زوایا و جوانب‌اش و اشکافی خواهند کرد بی‌آن‌که بپرسند معنای این ویروس چیست. دولت (ضامنِ پول و فعالیتِ کالایی) که به‌طور مبهمی احساس می‌کند اقتدارش از سوی جامعه به پرسش کشیده شده، خطرِ ویروس را بهانه قرار داده تا بکوشد اقتدارش بر جامعه را بازیابد، اقتداری که در حال از دست دادن‌اش بود.

حالا نکته‌هایی که در آغاز این مقاله مغشوش به نظر می‌رسید روشن‌تر می‌شود: آن‌چه دانشمندانِ کوروناویروس می‌نامند، بازگشتِ امرِ واپس‌رانده است، بازگشتِ آن بدبودن و بدحالی عمیقی که ما را قطره‌قطره و ذره‌ذره ویران می‌کند. ناتوانیِ ما در پایان دادن به این درد زیستن، این درد سپیده‌دم، ظاهرِ یک ویروس، یا انتقامِ یک پانگولین، به خود گرفته

۲. این توصیف استعاره‌ی Mal d'aurore، به معنی لفظی "درد سحری" نام کتابی است از نویسنده‌ی فرانسوی پی‌یر مینه Pierre Minet، ۱۹۷۶-۱۹۰۹. این عبارت، که "مالدورور" تلفظ می‌شود همچنین می‌تواند نوعی بازی با کلمه‌ی Maldoror هم باشد که نام اثر معروف لوتره‌آمون است. ابهام و تردیدم در ترجمه‌ی این عبارت را امشب از دوستانم مارک تومسن، Marc Tomsin و خود نویسنده یعنی ژرژ له‌پی‌یر پرسیدم. پاسخ آن‌ها مؤید برداشت من بود.

است. اگر با کمی بصیرت اوضاع جاری را واشکافیم پی می‌بریم که این ویروس درست به‌موقع رسیده است تا ما را از این مخمصه بیرون آورد، و نیز این که ویروس سلاح سرّی روشنفکران سازگار با وضع موجود است برای اجتناب از آن‌که نقدی که شروع به شکل‌گیری کرده بود بیش از این گسترش یابد. آیا این روشنفکران سازگار بر ما پیروز خواهند شد؟ آیا کوروناویروس بر ما پیروز خواهد شد؟

ژرژ له‌پییر Georges Lapierre

مارسی، ۲۲ سپتامبر ۲۰۲۰

منبع: lavoiedujaguar.net